

جامعه‌شناسی تروریسم*

آستین تی. تُرک
ترجمه محمدعلی واعظی و رضا اکبری

چکیده: به‌رغم اینکه درباره‌ی گونه‌های مختلف خشونت و تضاد اجتماعی، در طول سال‌ها ادبیات فراوانی به وجود آمده، مطالعه‌ی جامعه‌شناسی تروریسم در حاشیه قرار داشته است. هدف من در این نوشتار این است که با یادآوری نکاتی که تاکنون درباره‌ی ریشه‌ها و تغییرات اجتماعی تروریسم آموخته‌ایم، دستورالعمل‌هایی را برای تحقیقات آتی در این حوزه، پیشنهاد دهم. احتمالاً کانون اصلی مطالعات جامعه‌شناختی تروریسم باید این موارد باشند: (الف) ساختار اجتماعی تروریسم، (ب) تروریسم به‌مثابه‌ی خشونت سیاسی، (ج) تروریسم به‌مثابه‌ی ارتباطات، (د) سازمان‌دهی تروریسم، (ه) جامعه‌پذیری تروریست‌ها (و) کنترل اجتماعی تروریسم، و (ی) نظریه‌پردازی درباره‌ی تروریسم. درباره‌ی هریک از این موضوعات، ضمن ارائه خلاصه‌ای از دانش رایج به همراه کتاب‌شناسی‌ای که به کسب اطلاعات بیشتر هدایت می‌کند، موضوعات پژوهشی مربوط به آن را شناسایی می‌کنم.

* این نوشتار ترجمه‌ای است از:

مقدمه

جامعه‌شناسان تا یازده سپتامبر ۲۰۰۱ علاقه‌اندکی به تروریسم نشان داده بودند. گرچه تحلیل نزاع، در آشکال گوناگون، رهیافتی دیرینه در جامعه‌شناسی محسوب می‌شود، محققان عمدتاً بر روی کشمکش‌های طبقاتی و کارگری، روابط نژادی، مجرم‌سازی و دیگر برجسب‌های انحرافی، و خشونت جمعی شورش‌ها و انقلاب‌ها تمرکز کرده‌اند. با این حال، مفاهیم و روش‌های جامعه‌شناختی در تلاش‌هایی به منظور فهم و مقابله با تروریسم به شکلی ثمربخش به کار رفته‌اند (البته عمدتاً از سوی کسانی که جامعه‌شناس نبوده‌اند). هدف این بازخوانی این است که با یادآوری نکاتی که تاکنون در این زمینه آموخته‌ایم، برای تحقیقات آتی درباره‌ی تغییراتی که از طریق آن تروریسم به پدیده‌ای اجتماعی بدل می‌شود، دستورالعمل‌هایی پیشنهاد دهیم.

ساختار اجتماعی تروریسم

احتمالاً مهم‌ترین سهم تفکر جامعه‌شناختی در فهم ما از تروریسم، تفهیم این نکته است که تروریسم ساختاری اجتماعی است (بن‌یهودا، ۱۹۹۳؛ تُرک، ۲۰۰۲a). برخلاف تصویری که شایعات متعدد رسمی و گزارش‌های رسانه‌ای ترویج می‌کنند، تروریسم رخداد واقعی در جهان واقعی نیست، بلکه تفسیری از رخدادها و علل فرضی‌شان است. اما این تفاسیر کوشش‌هایی بی‌طرفانه برای نشان دادن حقیقت نیستند، بلکه تلاش‌هایی آگاهانه برای مدیریت احساسات به منظور ترویج منافع معین برای دیگران است. وقتی افراد و رخدادها، پیوسته در فضای عمومی، تروریست و تروریسم توصیف می‌شوند، برخی نهادهای دولتی یا غیردولتی در جنگ‌واژه‌ها موفق می‌شوند، جنگی که در آن، مخالفان عناوین جایگزینی مانند «شهید» و «مبارز آزادی» را ترویج می‌دهند.

گروه‌های قدرتمندتر متخاصم، به‌ویژه دولت‌ها، عموماً موفق می‌شوند که به مخالفان تهدیدآمیزترشان (که از خشونت استفاده می‌کنند) برجسب تروریست بزنند. این در حالی است که تلاش‌های مخالفان برای برجسب «تروریسم دولتی» زدن به خشونت‌های دولتی، شانس اندکی برای موفقیت دارد، مگر اینکه توسط طرف ثالثِ قدرتمندی (مثلاً سازمان ملل متحد) پشتیبانی شود.

مسلماً ابرقدرت‌هایی مانند ایالات متحده آمریکا، در تعیین اینکه کدام گروه‌ها و فعالیت‌هایشان در مبارزات خشونت‌آمیز برجسب تروریست و تروریستی بخورد، هم بسیار مؤثرند و هم بسیار گزینشی عمل می‌کنند. فهرستی که دربارهٔ افراد و سازمان‌های تروریستی و طرفداران و حامیان مالی این اقدامات ارائه می‌شود، در اثر تصمیم‌گیری‌های سیاسی دربارهٔ هزینه‌ها و منافع احتمالی شمول یا عدم شمول آنان در این فهرست، شکل می‌گیرد. برای مثال، اظهارات وزارت خارجهٔ ایالات متحده ارزیابی‌هایی را منعکس می‌کند که صرفاً از تهدید عینی خبر نمی‌دهد، بلکه همچنین از لوازم سیاسی، اقتصادی و نظامی تروریست نامیدن افراد و سازمان‌ها حکایت دارد.

در طی آخرین دههٔ جنگ سرد، مفهوم «تروریسم دولتی» از مقبولیت کاملی برخوردار شد. بلغارستان، آلمان شرقی، لیبی، کره شمالی و سوریه کشورهایی نام گرفتند که تحت هدایت شوروی از تروریسم ضدآمریکایی حمایت می‌کنند (لیونگیستون و ترل، ۱۹۸۶، صص ۱-۱۰). با وجود این، هرگز شواهد کافی برای تأیید اینکه این کشورها حامیان تروریسم هستند ارائه نشد، چه رسد به آنکه نشان داده شود این کشورها تحت هدایت شوروی از تروریسم حمایت می‌کنند (آدامز، ۱۹۸۶). اینکه کا.گ.ب شوروی اغلب خشونت ضدآمریکایی را تشویق کرده است، روشن است، اما گروه‌ها و رخداد‌های تروریستی متعددی بودند که هیچ ربط مستقیمی به نزاع بین ایالات متحده و شوروی نداشتند. بیشتر تروریست‌ها جزو سازمان‌های غیردولتی بودند که برنامه‌های ایدئولوژیک، قومی، ملی و دینی خود را دنبال می‌کردند. بدون هرگونه پیش‌داوری دربارهٔ اینکه چرا از این پنج کشور نام برده شد (نه از گزینه‌های محتمل دیگر مانند کوبا یا ایران)، می‌توان حدس زد که سیاست‌گذاران آمریکایی این را به نفع خود دیدند که به شوروی برجسب منشأ تروریسم بودن بزنند و تهدیدهای منطقه‌ای مسئله‌ساز (برای اسرائیل، اروپای غربی، و کره جنوبی) را به شبکه تروریستی شوروی ربط دهند (استرلینگ، ۱۹۸۱).

ایالات متحده تاریخ طولانی‌ای را پشت سر گذاشته است که در آن خشونت با کشمکش‌های سیاسی، کارگری، نژادی، مذهبی و دیگر کشمکش‌های

اجتماعی و فرهنگی همراه بوده است (گر، ۱۹۹۸). ترورها، بمب‌گذاری‌ها، کشتارها و دیگر حملات مخفیانهٔ مرگبار موجب هزاران کشته و مجروح شده‌اند. اما در این میان، رخدادهای اندکی تروریسم، و مرتکبان‌شان تروریست، تعریف شده‌اند. مراجع قدرت نوعاً اهمیت سیاسی این خشونت‌ها را یا انکار کرده یا ناچیز جلوه داده‌اند. آن‌ها در عوض، این خشونت‌ها را اعمال مجرمانهٔ سیاسی معرفی کرده‌اند که افراد دیوانه، شرور، قانون‌گریز، تبهکار یا آشوبگران «وارداتی» مرتکب شده‌اند، مانند آنچه در نزاع شدید معدنچیان زغال‌سنگ مؤلی‌مگویرز پنسیلوانیا رخ داد. باوجوداینکه اعمال خشونت‌آمیزی که دارای انگیزه‌های سیاسی قلمداد شده‌اند از اولویت تحقیقاتی برخوردارند، اعمالی که برچسب سیاسی خورده‌اند به‌ندرت متهم به تروریستی بودن شده‌اند (اسمیت، ۱۹۹۴، ص ۷). مقامات دولتی واژه تروریسم را به‌گونه‌ای به‌کار می‌برند که بیشتر به رخدادهای مرتبط با عاملان و حامیان سازمان‌های تروریستی‌ای که احتمالاً منشأ خارجی دارند (مانند القاعده) اشاره دارد، تا به خشونت شبه‌نظامیان داخلی‌ای که تحت عناوینی مانند جبهه آزادی‌بخش حیوانات «اولویت زمین» یا ائتلاف آمریکایی برای فعالان زندگی (که یکی از بنیان‌گذاران آن به نام پُل هیل در ۳ سپتامبر ۲۰۰۳ به دلیل قتل، نه تروریسم، اعدام گردید)، فعالیت می‌کنند.

درمجموع، مطالعهٔ تروریسم پژوهش دربارهٔ شیوه‌هایی را که گروه‌های متخاصم تلاش می‌کنند به آن شیوه‌ها یکدیگر را بدنام کنند، پیش‌فرض می‌گیرد. ساختار و کاربرد گزینشی تعاریف تروریسم در تغییرات کشمکش‌های سیاسی ریشه دارد، جایی که جنگ ایدئولوژیک برای شرور معرفی کردن دشمن، یک بُعد از نزاع برای تأمین منافع خود است.

تروریسم به‌مثابهٔ خشونت سیاسی

دیدگاه‌های مختلف جامعه‌شناختی نظریات متضادی را دربارهٔ خشونت سیاسی ترویج می‌کنند. مادامی‌که کارکردگرایی نظم و صلح را طبیعی فرض می‌کند، خشونت را یک انحراف قلمداد می‌کند، انحرافی احتمالاً موقت از وضعیت بهنجار زندگی اجتماعی انسان. حتی روایت‌های قدیمی کارکردگرایی (مانند

«نظریه‌های جنگ» آلمانی که استدلال می‌کنند جنگ برای حفظ هویت و اقتدار ملی ضروری است، مستلزم این نیستند که خشونت غیردولتی مخصوصاً حمله به نظم و اقتدار عمومی را در ردیف دیگر رفتارهای انحرافی بدانند. بیشتر نظریه‌های لیبرال و انتقادی به این موضع تمایل دارند که خشونت را آخرین چارهٔ محرومان و فروماندگان و واکنشی قابل فهم به ظلم و استثمار می‌دانند. نظریه‌های انتقادی، خواه بازتاب اعتراض‌های آنارشیستی به سازمان‌دهی باشند یا بازتاب نقدهای کمونیستی یا سوسیالیستی از سرمایه‌داری یا صرفاً بازتاب اعتراضات لیبرالی به «فردگرایی انحصارگرایی» افراطی، همگی یک چیز را مسلم فرض می‌کنند و آن اینکه نابرابری‌های سیاسی و/یا اقتصادی منشأ خشونت جمعی هستند.

نظریه‌های تحلیلی یا «ساختاری» دربارهٔ تضاد (کالینز، ۱۹۷۵) به‌رغم تصدیق این نکته که نابرابری‌های اجتماعی ممکن است در ایجاد تضادها تأثیر علی خاص داشته باشند، بیشتر به این احتمال تمایل دارند که خشونت محصول تصمیم‌های تاکتیکی و استراتژیک در فرآیند یک نزاع پایدار است. این نظریه‌ها امکان مصالحه‌ناپذیری منافع یا ارزش‌ها را می‌پذیرند، همان‌گونه که این ادعا را نیز می‌پذیرند که اعمال خشونت‌آمیز مختلف ممکن است در دامنهٔ ادراکی طرف‌های درگیر کشمکش، گزینه‌های سیاسی محسوب شوند.

امروزه به‌نحو فزاینده‌ای روشن شده است که بهترین تعریف تروریسم برای اهداف تحقیق تجربی، این تعریف است: هدف‌گیری عامدانه‌ای که در آن قربانیان کمابیش به‌صورت تصادفی انتخاب می‌شوند و انتظار می‌رود مرگ یا مصدومیت آن‌ها ارادهٔ مخالفین را برای اصرار بر درگیری سیاسی تضعیف کند (تُرک، ۲۰۰۲b). اقدامات تروریستی سیاسی هستند و به‌ندرت شامل موارد آسیب‌شناسی روانی یا محرومیت مادی می‌شوند. در واقع شواهد گویای آن است که تروریسم بیشتر با فراوانی نسبی و مزایای اجتماعی همراه است تا با فقر، فقدان آموزش یا دیگر شاخصه‌های محرومیت. تروریست‌ها معمولاً از مناطق نسبتاً مرفه جهان می‌آیند و به نظر می‌رسد به‌جای پریشانی اقتصادی، انگیزه‌شان خشم‌های سیاسی و ایدئولوژیک است. برای مثال، محتمل‌تر به نظر

می‌رسد که بمب‌گذاران انتحاری به افراد محترم از طبقات ممتاز با پیوندهای خانوادگی و اجتماعی پایدار تعلق داشته باشند. گرچه مرگ خشونت‌بار آنها احتمالاً خویشاوندان و دوستانشان را متعجب می‌کند، بمب‌گذاران انتحاری، به احتمال قوی، بیش از آنکه به‌عنوان افراد منحرف، محکوم یا هتک حرمت شوند، مایه افتخار هستند.

کروگر و مالکوا (۲۰۰۳) نتایج مطالعات اخیر بر روی جرائم ناشی از نفرت و تروریسم را به شکل سودمندی خلاصه کرده‌اند. تحقیقات درباره جرائم ناشی از نفرت نشان می‌دهد که حضور گروه‌های نفرت ربطی به نرخ بیکاری شهری در ایالات متحده ندارد، بلکه به طرز قاطعی به سطح آموزش ارتباط دارد. تحقیقات مشابه در شهرهای آلمان دریافته است که میانگین سطح آموزش و میانگین دستمزد ربطی به حملات به خارجی‌ان نداشته‌اند. به نظر می‌رسد تهدید مرتبط با حضور اقلیت‌ها و خارجی‌ان در مقایسه با معیارهای عینی نیازمندی یا لطمه مادی، اهمیت بیشتری دارد.

تحقیقاتی که کروگر و مالکوا و دیگران در خاورمیانه انجام داده‌اند، هیچ ارتباط علی معناداری را بین فرودستی اجتماعی و حمایت از اقدامات تروریستی یا مشارکت در تروریسم سازمان‌یافته، نشان نمی‌دهد. در فرآیند این تحقیقات این نتیجه به دست آمد که اکثریت قاطع فلسطینیان موافق خشونت علیه اسرائیلیان هستند و اکثریت قاطع یهودیان اسرائیلی از خشونت علیه فلسطینیان و دیگر گروه‌های مخالف حمایت می‌کنند. در هر دو طرف، اشتیاق برای اعمال تروریستی ارتباطی با فقر ندارد و احتمالاً در میان تحصیل‌کرده‌ترها این اشتیاق بیشتر است. نتیجه‌گیری کلی کروگر و مالکوا (۲۰۰۳) این است که بهتر است تروریسم را نه واکنش مستقیم یا غیرمستقیم به فقر، بلکه واکنشی به احساس تحقیرشدگی و سرخوردگی‌ای که در محیط سیاسی سرکوبگر به وجود می‌آید، بفهمیم.

تصورات سنتی درباره خشونت گمراه‌کننده هستند، تا جایی که پژوهشگران تروریسم را سوق می‌دهند که به‌جای تمرکز بر زمینه‌های سیاسی وقوع اقدامات تروریستی، بر آسیب‌های روانی (برای مثال، رک: رابینز و پُست، ۱۹۹۷) یا

کمیوهای مادی تمرکز کنند. یک اولویت پژوهشی این است که ظهور تروریسم را با تاریخ سیاسی محیط‌هایی پیوند بدهیم که مردم در آن در نزاعشان علیه کسانی که همه فرصت‌های زندگی را در اختیار داشتند، تروریسم را یکی از گزینه‌ها می‌دانند. هیئت‌ی از شورای ملی تحقیقات با اذعان به اینکه تروریسم محصول ترکیبی از عوامل جمعیتی، اقتصادی و سیاسی است (اسمِلِسِر و میچل، ۲۰۰۲) به این نکته پی بردند که مناطقی که بیشتر احتمال می‌رود تهدیدات تروریستی ایجاد کنند، تاریخ بهره‌برداری استعماری توسط منافع غربی و اخیراً نفوذ اقتصادی و فرهنگی پسااستعماری را در پیشینه خود دارند. این واقعیات کمک می‌کند که غرب را سرچشمه نابسامانی اقتصادی و سیاسی، ضعف نظامی و رخوت فرهنگی جهان بشناسیم، غربی که با استخدام تروریست‌ها و تحریک حامیان و موافقان آن‌ها، تمرکز آشکار بر خشم و شناعت اخلاقی را فراهم می‌آورد.

تروریسم به مثابه ارتباطات

ادبیات فراوان و روبه‌رشدی که درباره نقش رسانه‌ها در شکل‌دهی برداشت ما از اعمال مجرمانه وجود دارد به‌سادگی به تروریسم نیز توسعه می‌یابد (جنکینز، ۲۰۰۳). از زمان انتشار کاریکاتورهای آنارشیست‌های قرن نوزدهم در روزنامه‌ها (بمب‌گذاران دیوانه و ریش‌دار)، رسانه‌های مشهور این باور را ترویج کرده‌اند که خشونت سیاسی در مخالفت با مراجع قدرت هم مجرمانه هست و هم احمقانه. عموماً مخالفان افرادی تنها و پریشان‌حال معرفی می‌شوند که اعمال وحشیانه آن‌ها به آسیب‌های روانی و فردی‌شان قابل استناد است، یعنی به عواقب ناشی از زندگی بدون عشق و بلندپروازی‌های بربادرفته (رک: تُرک، ۲۰۰۲a). به‌طور مشابه، حملات انتحاری نیز اعمالی غیرعقلانی یا آشکارا گمراهانه معرفی می‌شوند که افراد جاهل در اثر نومییدی یا تعصب آن‌ها را انجام می‌دهند.

به‌رغم اینکه این احتمال تا حدودی تأیید شده است که ناراضی‌های تروریست‌ها ممکن است ناشی از بی‌عدالتی‌های واقعی باشد، گزارش رسانه‌های رایج تمایل به تأکید بر این موضوع دارند که ناراضی‌های هرگز خشونت

را توجیه نمی‌کند. پیام مداوم رسانه‌ها این است که خشونت حاکی از نفرت است، نفرتی که فقط به خشونت متقابل در تشدید مخرب دشمنی‌ها می‌انجامد. اینکه چه کسی برای خشونت تروریستی موجود سرزنش شود، بستگی به این دارد که کدام رسانه را گوش دهیم. برای مثال، مخصوصاً آمریکایی، عموماً فلسطینیان و حامیانشان را در قبال خشونت گزارش رسانه‌های غربی موجود بین اعراب و اسرائیل ملامت می‌کنند، درحالی‌که گزارش رسانه‌های غیرغربی، مانند الجزیره، عموماً اسرائیل و حامیانش به‌خصوص ایالات متحده را ملامت می‌کنند.

قطعاً دیدگاه‌های بدیل دربارهٔ تروریسم اغلب در رسانه‌هایی بیان می‌شوند که از سیاست و اقتصاد رقابت رسانه‌ای رایج (مخصوصاً از نوع غربی آن) مستقل باشند. تفاسیر هم‌دلانه‌ای که تروریسم را به‌مثابهٔ شکلی قابل‌فهم و شاید حتی مشروع از دفاع و اعتراض علیه ستم و تهدید می‌پذیرند، احتمالاً بیشتر در ارتباطات رادیکال زیرزمینی یا غیرغربی ظاهر می‌شوند.

اینکه توصیف‌ها و تفسیرهای بدیل از تروریسم و تروریست‌ها باید منتشر شوند یا نه، موضوعی مهم در مباحث مرتبط با سیاست‌های ضدتروریستی است. برخی با یادآوری این ایده که خشونت جمعی (شورش‌های غذایی، اعتصاب‌ها، درگیری‌های قومی و نژادی و...) وجود مشکلی را به مقامات نشان می‌دهد، تروریسم را به‌عنوان ارتباطاتی تحلیل کرده‌اند که از طریق خشونت وجود مشکلات را اطلاع می‌دهد (اشمیت و دی‌گراف، ۱۹۸۲). فرض معمول این تحلیل این است که روش‌های مسالمت‌آمیز برای برطرف کردن علت نارضایتی‌ها، با شکست مواجه شده‌اند؛ بنابراین خشونت تنها راهی است که توجهات را به‌سمت افراد مظلوم و صدمه‌دیده جلب می‌کند.

مقامات دولت و دیگر سازمان‌ها قادرند خطرات همدردی عمومی با تروریست‌ها یا ترس عمومی از تروریسم را به حداقل برسانند. بر همین اساس، در سیاست‌گذاری‌های ضدتروریستی تمایل بر این است که مشروعیت خشونت‌های مخالف را انکار کرده و مانع از این شوند که رسانه‌ها به کسانی که به تروریسم متوسل می‌شوند یا با آن همدردی می‌کنند، صدای عمومی بدهند.

یک عامل پیچیده این است که اثر اشباع‌شده و شدید کمک‌یار تروریسم قلمداد می‌شود، به این معنا که اقدامات تروریستی می‌بایست دهشتناک‌تر باشد تا بر گرایش خیرسازان و مخاطبان آن‌ها به عادت کردن به خشونت «عادی»، غلبه کند.

استدلال‌هایی له و علیه سانسور پوشش رسانه‌ای رخداد‌های تروریستی - از جمله اعلامیه‌های صادرشده توسط تروریست‌ها - در جدول ۱ به صورت خلاصه ارائه شده‌اند (اشمیت و دی‌گراف، ۱۹۸۲، ص ۱۷۲). دوراهی دشوار فراروی مقامات این است که چطور تبلیغات تروریستی را به حداقل برسانند، بی‌آنکه تروریست‌ها را به اعمال خرابکارانه گسترده سوق دهند. پژوهش برای تشریح روابط بین رسانه و سیاست‌های دولت از یکسو و تشدید تروریسم از دگرسو، ضرورتاً موردنیاز است. با توجه به اینکه نادیده‌گیری یا تحقیر تروریست‌ها، آن‌ها را خشمگین‌تر می‌کند، یک شیوه پژوهش احتمالی و جذاب این است که تعیین کنیم به‌جای ممانعت از مباحث عمومی درباره مدعیات تروریستی، تسهیل این مباحث چقدر می‌تواند از تعداد و شدت حملات تروریست‌ها بکاهد.

جدول ۱: استدلال‌ها له و علیه سانسور پوشش رسانه‌ای حوادث تروریستی

استدلال‌ها به نفع سانسور:

۱. تروریست‌ها رسانه را برای تبلیغاتی به کار می‌برند که به جذب حامیان جدید کمک می‌کند؛
۲. تبلیغات هدف اصلی تروریسم است؛
۳. گزارش مفصل از حوادث تروریستی، ایده‌هایی برای تروریست‌های بالقوه و مدل‌هایی برای اعمال تروریستی، ارائه می‌دهد؛
۴. اطلاعاتی که در خلال حادثه‌ای تروریستی پخش می‌شوند، می‌توانند برای تروریست‌های درگیر مفید باشند؛
۵. حضور رسانه‌ها می‌تواند گروگان‌ها را به مخاطره افکند؛
۶. گزارش اعمال تروریستی می‌تواند به تقلید آن اعمال بیانجامد؛
۷. گزارش‌های رسانه‌ای ممکن است در آدم‌ربایان هراس افکند، به‌نحوی که

قربانیان خود را به قتل رسانند؛

۸. انسان‌هایی که به حیات دیگران احترام نمی‌گذارند، نباید بتوانند با استفاده از خشونت توجه عمومی را به خود جلب کنند؛
۹. توصیف اعمال تروریستی ممکن است موجب تشویق و ترویج سادیسم در برخی از اعضای عمومی جامعه شود؛
۱۰. گزارش بیدادگری‌های تروریستی ممکن است حملات انتقام‌جویانه و اجرای خودسرانهٔ قانون علیه تروریست‌ها را تحریک کند؛
۱۱. اخبار منفی موجب تضعیف روحیه می‌شود.
استدلال‌ها علیه سانسور:

۱. گزارش نکردن قساوت‌های تروریستی ممکن است مردم را به قضاوت‌های کمتر منفی نسبت به تروریست‌ها، سوق دهد؛
۲. تبلیغات می‌تواند جایگزینی برای خشونت باشد؛
۳. سانسور ممکن است تروریست‌ها را به افزایش سطح خشونت وادار کند؛
۴. گزارش نکردن رخداد‌های تروریستی شایعات را تقویت می‌کند که احتمالاً بدتر خواهند بود؛

۵. حضور رسانه‌ها می‌تواند به ممانعت از اعمال پلیس کمک می‌کند و این امر موجب تلفات غیرضروری هم در میان تروریست‌ها می‌شود و هم در میان قربانیان؛

۶. سانسور مقامات دولتی را قادر می‌سازد به هر مخالفی برچسب تروریست بزنند، در نتیجه تدابیر قانونی تضعیف می‌گردد؛
۷. اعتبار رسانه‌ها کاهش می‌یابد؛

۸. فقدان اطلاع ممکن است به احساس کاذب امنیتی و ترک آمادگی عمومی برای مقابله با تروریسم بیانجامد؛

۹. فقدان آگاهی، عامهٔ مردم را از فهم وضعیت سیاسی باز می‌دارد؛
۱۰. احساس محرومیت از اطلاعات ممکن است بی‌اعتمادی عمومی را نسبت به مراجع قدرت، افزایش می‌دهد؛

۱۱. ادعاهای تروریست‌ها مبنی بر اینکه جوامع دموکراتیک در واقع آزاد نیستند، کسب اعتبار می‌کند.

منبع: اشمیت و دی‌گراف (۱۹۸۲، ص ۱۷۲).

سازمان‌دهی تروریسم

اکثر مطالبی که امروزه دربارهٔ سازمان‌های تروریستی می‌دانیم منسوخ هستند. حتی تمایزهایی، مانند تروریسم بین‌المللی و بومی، در سطحی محدود و کاهش‌یابنده معنادار به‌شمار می‌روند؛ زیرا پیشرفت‌های تکنولوژیک (ارتباطات الکترونیک، شبکه‌های حمل‌ونقل) و جهانی‌شدن یکپارچه راه‌های پیچیده‌تر و انعطاف‌پذیرتری را برای ساماندهی فعالیت‌های تروریستی تسهیل می‌کنند، فعالیت‌هایی که غالباً همکاری و مشارکت میان گروه‌های بومی و بین‌المللی را دربرمی‌گیرد.

مدل کلاسیک سازمان تروریستی عبارت است از یک سلسله‌مراتب محکم و سازمان‌یافته که از بخش‌های کوچک جدا از هم تشکیل شده است و اعضای آن بخش‌ها اگر نگوئیم هیچ اطلاعی دربارهٔ برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی مافوق یا بیرون از بخششان ندارند، دست‌کم می‌توانیم بگوئیم اطلاع بسیار اندکی در این باره دارند. اعضای این سازمان‌ها، از طریق عوامل مختلفی همچون جداسازی اجتماعی از همهٔ بیگانگان (مخصوصاً خانواده و دوستان پیشین)، باج‌خواهی پس از انجام جرائمی که تعهدشان را نشان می‌دهند، تهدید فیزیکی، و تلقین بدون دسترسی به دیگر منابع ایده‌ها و اطلاعات، آموزش می‌بینند. اهداف این سازمان‌ها، در طول تاریخ، نسبتاً ساده بود: براندازی رژیم یا نظامی سرکوبگر یا عقب‌راندن نیرویی بیگانه از سرزمینشان. منابع مالی موردنیاز برای بقای این سازمان‌های تروریستی نیز از طریق عطایایی که طرفدارانشان می‌دادند، به دست می‌آمد و گاهی با اعمال مجرمانه (مانند آدم‌ربایی، بانک‌زنی یا محافظت قاچاقی) تکمیل می‌شد.

در اواخر قرن گذشته، انگیزه‌ها و سازمان‌دهی تروریسم پیچیده‌تر و فرامنطقه‌ای‌تر شد. نگرانی‌های ملی و مادی فروکش کرد (هرچند همچنان در برخی مکان‌ها و زمان‌ها اهمیت دارند، مانند نزاع بالکان که در اثر پاک‌سازی

قومی توسط صرب‌ها شعله‌ور شد)، درحالی‌که نگرانی‌های ایدئولوژیکی مخصوصاً مذهبی و نگرانی‌های گسترده‌تر ژئوپلیتیکی روند صعودی به خود گرفت (مانند نزاع هند و پاکستان بر سر کشمیر). اخیراً بنیادگرایی دینی (یورگنزی‌یر، ۲۰۰۱) استخدام و سازمان‌دهی انبوه را به سمت شبکه‌های آزاد گروه‌های تروریستی سوق داده است که کمابیش خودمختارانه عمل می‌کنند و تسهیل‌کنندگان منابع، آن‌ها را تشویق کرده و به آن‌ها کمک تدارکاتی می‌کنند (در سطح جهانی به‌ویژه اسامه بن‌لادن و القاعده، در کنار سازمان‌های مختلف خاورمیانه). سرمایه‌ها به‌طور فزاینده‌ای توسط طیف وسیعی از عملیات‌های تجاری مشروع و هدایای مالی برای سازمان‌های خیریه «مستقل» فراهم می‌شوند و از طریق مؤسسات مالی قانونی، هدایت می‌شوند.

یورگنزی‌یر (۲۰۰۰، همچنین رک: وایت، ۲۰۰۱) با استفاده از مصاحبه‌ها و منابع مستند، در مطالعات موردی گروه‌بندی‌های اجتماعی، از سازمان‌های سفت‌وسخت گرفته تا شبکه‌های آزاد، نشان داده است که از نظر اغلب تروریست‌های بنیادگرای معاصر، موضوعات دینی توجیه‌گر اعمال آن‌ها هستند. تحلیل او از مسیحیت، یهودیت، اسلام، سیک و بودیسم نشان می‌دهد که تمام این سنت‌های دینی بزرگ به استفاده از خشونت اجازه می‌دهند و حتی ممکن است برای دفاع از ایمان، خشونت را لازم بدانند. تفاسیر گزینشی و بدعت‌آمیز از متون مقدس، به نام ایجاد یا بازسازی یک نظم اخلاقی راستین، «فرهنگ خشونت» را ترویج می‌کنند. تروریست‌های دینی خود را «رزمندگان مقدس» در «نبردی کیهانی» بین خیر و شر می‌بینند. دشمنان تروریست‌ها تنها شامل کسانی نمی‌شود که فعالانه برای مقابله با آن‌ها تلاش می‌کنند، مانند نیروهای امنیتی و گروه‌های رقیب. بلکه افزون بر آن، شامل کسانی می‌شود که سعی می‌کنند، بدون دخالت در این نزاع‌ها، به شکل عادی زندگی کنند. همه آن‌ها مخلوقات شرور کیهانی هستند که باید نابود شوند.

یک نتیجه فرعی این روند بین‌المللی این بوده است که گروه‌های نژادپرست و خارجی‌ستیز از انجمن‌های مخفی‌ای که به‌سادگی قابل‌شناسایی هستند (مانند اجتماع کوکلاس کلان)، به مجموعه‌ای از افراد تغییر شکل داده‌اند

(به‌عنوان مثال، تیموتی مک‌وی، تری نیکولز، و راست‌های گوناگون ضددولتی مسئول بمب‌گذاری سال ۱۹۹۵ در شهر اوکلاهاما) که در هویت مسیحی یا برخی از جهان‌بینی‌های افراطی، اشتراک دارند. این گروه‌ها با انطباق دادن خود با سرکوب دولتی از طریق روش‌های مدنی و کیفری، از سازمان‌های رسمی و آشکار به جنبش‌هایی تغییر وضعیت دادند که متشکل از افرادی با دیدگاه‌های مشترک هستند، افرادی که حتی اگر خود مرتکب اعمال خشونت‌آمیز نشوند، خواهان تشویق و حمایت از تروریست‌هایی مانند اریک رابرت رودلف (نژادپرست المپیک آتلانتا و بمب‌گذار ضدسقط‌جنین) هستند.

دستگیری رودلف در این اواخر و دستگیری چند سال پیش تئودور کازینسکی («یونابمبر») که در حملات بمب‌گذاری پستی علیه تکنولوژی و مدرنیزاسیون، سه نفر را کشت و هزاران نفر را زخمی کرد) در سال ۱۹۹۶، به فعالیت آن‌ها به‌عنوان انزواطلبانی که حملات تروریستی آن‌ها ناشی از تعصب ایدئولوژیک و مورد تشویق هواداران بود، خاتمه داد. اما آن‌ها بخشی از هیچ مبارزه سازمان‌یافته‌ای نبودند. آن‌ها مصداق بارز چرخش فزاینده از تروریسم سازمان‌یافته به تروریسم فردی هستند، به‌خصوص در میان تندروهای خشونت‌طلب در درون ایالات‌متحده. به‌احتمال‌قوی، این نوع تروریسم فاقد رهبر، در جوامع دموکراتیکی ظهور می‌کند که در آن فردگرایی دارای ارزش بالایی است و عملیات‌های ضدتروریستی علیه تروریسم سازمان‌یافته به شکل گسترده‌ای تأثیرگذار بوده است.

از آنجایی‌که تروریسم به شکل روبه‌رشدی در شبکه‌ها سازمان‌دهی می‌شود، و در برخی نقاط توسط افراد تنها انجام می‌شود، تحلیل رسمی سازمانی چندان نویدبخش نیستند؛ ما آشکارا به مدل‌های ایجادشده از طریق تحلیل شبکه، نیاز داریم. اکثر آثاری که تا کنون نگاشته شده‌اند، آثار عملیاتی هستند که جز ارائه گزارش توصیفی چیز دیگری به دست نمی‌دهند. تمرکز این گزارش‌های توصیفی بر کثرت و پراکندگی حوادث تروریستی و یکسان‌انگاری روابط بین اشخاص و نهادهایی است که سازمان‌های دولتی آنان را مجری یا حمایتگر تروریسم می‌دانند. به نظر می‌رسد که توضیح و ردیابی حمایت مالی و تدارکاتی تروریسم

نویدبخش‌ترین محور تمرکز برای محققان شبکه‌های اجتماعی است. جامعه‌شناسان، صرف‌نظر از اینکه چه رهیافتی را دربارهٔ مساهمت در باب تروریسم به‌کار ببرند، می‌بایست از مدل‌های عملیاتی‌گذر کنند و به مدل‌های تحلیلی (که آشکارا توضیح و تعمیم بسیار بیشتری دارند) دربارهٔ ماهیت و تغییرات سازمان‌دهی تروریسم رو آورند.

جامعه‌پذیری تروریست‌ها

آنچه در رأس برنامهٔ تحقیقاتی قرار دارد، درک این نکته است که چرا و چگونه افراد تبدیل به تروریست می‌شوند. هرچند برخی تحلیل‌گران اولیه استدلال کرده‌اند که جنایت‌کاران سیاسی یا دیوانه‌اند یا فاقد «جامعه‌پذیری اخلاقی» مناسب، اکنون این امر به‌خوبی نهادینه شده است که مخالفت با مرجعیت سیاسی یا نظم اجتماعی، احتمالاً از موضعی منطقی برمی‌خیزد تا از نوعی نابهنجاری یا جامعه‌پذیری معیوب. چنانکه در بالا اشاره شد، تمسک به آموزه‌های کیهانی دینی، به‌طور فزاینده‌ای، ویژگی استدلال‌هایی است که تروریست‌ها به کمک آن‌ها اعمالشان را برای خود و دیگران توجیه می‌کنند.

وقتی تجارب مردم آن‌ها را به درک این حقیقت سوق می‌دهند که دفاع از طریقت و نوعشان با ابزارهای غیرخشونت‌آمیز ممکن نیست، مردم یاد می‌گیرند که تروریسم را به‌عنوان گزینه‌ای سیاسی بپذیرند. در جوامع دموکراتیک، تندروهای سیاسی معمولاً از مناطق نسبتاً فرادست می‌آیند و گام‌به‌گام با فعالیت سیاسی رایج همراه می‌شوند (تُرک، ۱۹۸۲، صص ۸۱-۱۰۸). آن‌ها هرچقدر سابقهٔ تحصیلی و رفاه بیشتری داشته باشند، احتمال اینکه در برابر سرخوردگی‌های حیات سیاسی - جایی که شخص به‌ندرت به تمام مواردی که پیش‌بینی کرده است، دست می‌یابد - ناشکیباتر باشند، بیشتر است. جوانان طبقات بالاتر (به‌ویژه از خانواده‌ها و جوامع لیبرال، یا در غیر آن، از خانواده‌ها و جوامع مخالف) پس از اینکه در اثر جامعه‌پذیری، از شکاف بین آرمان و واقعیت آگاه می‌شوند و خود را شرکت‌کننده‌ای برجسته در تنش‌های سیاسی می‌بینند، احتمالاً بیش از همتایانشان در طبقات پایین‌تر، درگیر فرآیند حرکت افراطی‌گری به‌سوی خشونت می‌شوند. هرچند باج‌گیری

اجتماعی و شورش‌های روستایی ممکن است نظم اجتماعی را به چالش بکشند، تروریسم سازمان‌یافته از «خودبیگانگی» و تحلیل‌های جوانان طبقات بالاتر سرچشمه می‌گیرد. اینکه گروه و درآندرگروند در آمریکای عصر ویتنام یا شبکه القاعده کنونی مرتکب اعمال تروریستی می‌شوند، تقریباً همیشه کار افراد جوان‌تر و تندرو این گروه‌ها است، افرادی که هم منابع مالی و فکری دارند و هم محرک ایدئولوژیکی که خشونت را (دست‌کم برای خودشان) توجیه کرده و انتخاب آن را برایشان ممکن می‌سازد.

به‌هرروی، اگرچه داشتن خانواده لیبرال و سابقه تحصیلی ممکن است گشودگی به خشونت را به‌عنوان گزینه‌ای سیاسی تقویت کند، به‌ندرت بیشتر تندروهای جنگ‌طلب تبدیل به تروریسم می‌شوند. آن‌هایی که تروریست می‌شوند کسانی‌اند که ظاهراً به نوعی تجربه تغییر متعهد شده‌اند، تجربه تغییر در ایجاد گذار، از میل صرف، به «تخریب» اموال عمومی، درگیری با پلیس ضد شورش، آمادگی برای کشتن افراد مهم سیاسی خاص (به‌عنوان مثال افراد دولتی، رهبران شرکت‌های بزرگ، پلیس یا حتی سربازان) و نهایتاً هدف‌گیری نامشخص جمعیت‌ها اعم از نظامی و غیرنظامی.

به نظر می‌رسد قرار گرفتن در معرض ایدئولوژی‌های توجیه‌کننده تروریسم در آمیزه تجارب یادگیری شخصی و نیابتی‌ای که منجر به تعهد به تروریسم می‌شوند، عنصری حیاتی است. پیش از بمب‌گذاری در ساختمان اداری فدرال مورا در شهر اوکلاهما (که ۱۶۸ کشته، اعم از مرد و زن و کودک بر جای گذاشت)، تیموتی مک‌وی عامل این بمب‌گذاری‌ها خود را غرق در نوشته‌های ویلیام پیرس کرده بود (نویسنده رمان‌های شکارچی و خاطرات ترنر). پیرس در این نوشته‌ها این دیدگاه را بسط داده بود که قهرمانان شجاع، چگونه در برابر تهدید قریب‌الوقوعی که از جانب یهودی‌ها، سیاهان و دیگر اقلیت‌ها متوجه نژاد سفید و آمریکا بود، مقاومت می‌کنند. مک‌وی، در اثر تشویق همکار تروریستش تری مک‌نیکولز و شاید هم در اثر تشویق دیگران، هنگام بازدید از الوهیم سیتی (قلعه برتری‌طلبان سفیدپوست) به‌شدت تحت تأثیر قرار گرفت و در نمایشگاه‌های سلاح، نسخه‌های رمان خاطرات ترنر را به فروش گذاشت و

هدیه داد (هام، ۱۹۹۷). سابقه نظامی مک‌وی، از جمله به‌مثابه نیروی ویژه در جنگ خلیج فارس، بدون شک در تعریف او از خودش به‌عنوان سربازی که در انجام وظیفه‌اش صرفاً صدمات جانبی وارد می‌کند، نقش عمده‌ای داشت. می‌توان چنین فرض کرد که در جوامعی که تحرک شخصی و دسترسی به منابع فکری محدودتر است، احتمال رو آوردن به تروریسم از طریق خودآموزی کمتر است. به‌طور خاص به نظر می‌رسد بنیادگرایی اسلامی مبتنی بر افراطی‌ت‌ها از طریق آموزش‌های رسمی است که اغلب متشکل از تلقین‌های دینی هستند. در مدارس دینی سراسر جهان، سربازهای بالقوه تروریسم سازمان‌یافته با افراطی‌ترین تفسیرها از الاهیات سنی آموزش می‌بینند، تفسیرهایی که به‌شدت به مشارکت در جنگ مقدس (جهاد) علیه دشمنان اسلام حقیقی تأکید می‌کنند. تا امروز، تأثیرگذارترین محصول این مدارس طالبان («محصلان دینی») در افغانستان هستند، که تا قبل از سرنگونی توسط ایالات متحده و متحدانش در سال ۲۰۰۱، اساس القاعده را تشکیل می‌دادند و هنوز هم تمام کسانی را که قرائت صلب و منسوخ آن‌ها از جامعه اسلامی را نمی‌پذیرند، تهدید می‌کنند (کاشنر، ۲۰۰۳، صص ۳۵۷-۳۵۹).

امروزه عملیات تروریستی و دیگر خشونت‌های سیاسی مرتبط، به شکل فزاینده‌ای، در حال رشدند. با الهام از پیام‌های ایدئولوژیک، کاریزمای رهبران توانایی برای دستاوردهای مادی یا پست و مقام یا امور جذاب دیگر، دیگران هم احتمال دارد به آن‌ها ملحق شوند. به‌خصوص در جوامع غیردموکراتیک، درگیری‌ها احتمالاً در امتداد خطوط ناصوابی که انعکاس‌دهنده طبقه، قومیت، نژاد یا تقسیم‌بندی‌های دینی است، ادامه دارند. اگر این درگیری‌ها ادامه پیدا کنند، خشونت متقابل در طول سالیان به‌گونه‌ای موجب نهادینه شدن درگیری‌ها می‌شود که ممکن است افراد گرفتار این درگیری‌ها هیچ درک واقعی‌ای از اینکه چرا به یکدیگر حمله می‌کنند، نداشته باشند - خصومت دیرینه کلاسیک. یک نمونه مایوس‌کننده آن عبارت است از سال‌های طولانی کشتار خونین تمام روستاهای محافظه‌کاران توسط لیبرال‌ها و برعکس آن در کلمبیا (فالس بوردا، ۱۹۶۹). در این‌گونه اوضاع، تبیین اینکه چرا مردم تبدیل به تروریست

می‌شوند، نسبتاً آشکار است: آن‌ها خود را کسانی قلمداد می‌کنند که باید برای «ما» علیه «آن‌ها» بجنگند.

نکته اساسی برای تبیین جامعه‌پذیری تروریست‌ها درک این مسئله است که چگونه افراد خاصی به این نقطه می‌رسند که خود را مؤظف می‌دانند اعمال خشونت‌آمیز مرتکب شوند. آموزش، پرورش و جامعه‌پذیری - آگاهانه یا ناآگاهانه - می‌تواند پیدایش این درک را تقویت کند که خود را کسی بدانیم که باید علیه تهدیدی برای «ما» بجنگد. به‌رحال، دانسته‌های ما در این باره که تروریست‌های نهایی چگونه در جریان جامعه‌پذیری سیاسی‌شان گزینش می‌شوند، بسیار اندک است. شوربختانه، اینکه صرفاً به مدارس دینی به‌عنوان «کارخانه‌های» تولید تروریسم اشاره کنیم، یا فرض کنیم که فقط انسان‌های ساده‌لوح و منحرف تروریست می‌شوند، یا تروریست‌ها را به‌عنوان ارواح شرور ملامت یا به‌عنوان جنگاوران قهرمان ستایش کنیم، کمکی به درک مسئله نمی‌کند.

کنترل اجتماعی تروریسم

تلاش‌های انجام‌شده برای فهم تروریسم، در مقایسه با تلاش‌های انجام‌شده برای کنترل تروریسم، عموماً اهمیت فرعی یا ثانوی داشته‌اند. طبق تعریف، هدف از مطالعات عملیاتی این است که با عرضه اطلاعات موردنیاز برای مسئولان مبارزه با تروریسم، به آنان کمک کند تا عملیات تروریستی را جلوگیری یا خنثی کنند. بنابراین تحقیقات عملیاتی، به‌جای مطالعات نظری که کاربردها دارند مسئله‌ساز است، لزوماً نتایج کاربردی را در اولویت کار خود قرار می‌دهند. نتیجه این امر آن است که مباحث درباره‌ی خوبی‌ها و بدی‌های گزینه‌های مبارزه با تروریسم، حول محور این نکات بچرخد: وزن کردن گزینه‌های حقوقی و گزینه‌های نظامی، خطرات سیاسی مرتبط با گزینه‌های مختلف، سطح تهدید آمیخته با دشمنان بالفعل و بالقوه، و توانایی کنترل سازمان‌ها برای به اجرا درآوردن تصمیمات سیاسی. اگر وضعیت‌ها و موارد خاص را در نظر نگیریم، تصمیمات شدیداً تحت‌تأثیر محاسباتی قرار دارد که می‌گوید اقدامات کنترلی چگونه می‌توانند شانس‌های حفظ قدرت را تقویت یا تضعیف کنند.

نظام‌ها و رویه‌های قانونی ملی و بین‌المللی به‌گونه‌ای توسعه یافته‌اند که احتمالات مرتبط با مواجهه با تروریسم مدرن را پیش‌بینی نکرده‌اند. برای اولین بار در تاریخ، تروریست‌ها در حال دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی هستند. تهدیدات جدی عملیات تروریستی در سراسر جهان مستندسازی می‌شود، حملات و اقدامات تروریستی در کشورهای گوناگون مکرراً گزارش می‌شود، و همکاری‌های چندملیتی برای مقابله با تروریسم واقعی در حال رشد است. در آمریکا و سایر مکان‌ها، فشارهای سیاسی برای کاستن از محدودیت‌های قانونی بر پلیس و بر پاسخ‌های نظامی به تروریسم، احتمالاً به‌صورت موقتی منجر به این شده است که از میزان محافظت‌های قانونی علیه نظارت‌های مخفی و مداخله‌جویانه، حبس و توقیف خودسرانه، و روش‌های بازجویی زیان‌بخش و ترور و اعدام‌های غیرقانونی، کاسته شود.

زمانی که جرج دبلیو. بوش، رئیس‌جمهور آمریکا فوراً پس از حملات فاجعه‌بار ۱۱ سپتامبر جنگ علیه تروریسم را اعلام کرد، نه‌تنها اغلب آمریکایی‌ها، بلکه دیگر دولت‌ها و میلیون‌ها نفر در سراسر جهان با این کار موافقت کردند که تروریسم بین‌المللی باید متوقف شود. اما روشن شد که «شیطان در جزئیات است». تهدید غیرعادی تروریسم مدرن، خود را در غیرعادی بودن اقدامات ضدتروریستی نشان می‌دهد. برای مثال، دولت آمریکا دو راهبرد مهلک را اتخاذ کرد. اول اینکه تصمیم گرفت محدودیت‌های قانونی دولت را برای مبارزه با تروریسم کم‌رنگ کرده یا به‌کلی از بین ببرد. دوم اینکه، تصمیم گرفت بدون تأیید سازمان ملل به عراق تجاوز کند.

یک سلسله آزمایش‌های اولیه و توسعه محدودیت‌های متصدیان انجام گرفت، و طبق روال همیشگی به قانون میهن‌پرستی آمریکا، مصوب ۲۰۰۱، استناد شد (قانون متحد کردن و قوی کردن آمریکا به‌وسیله ارائه ابزارهای لازم برای جلوگیری و ممانعت از تروریسم). از جمله تفاوت‌های این قانون با قانون قبلی، موارد ذیل می‌باشند: (۱) بازداشت بدون مدت شهروندان و تعلیق حکم بازداشت فقط بر اساس حکم دادگاه؛ (۱) نظارت فزاینده بر ارتباطات الکترونیک، انتقالات مالی، وضعیت آموزشی و مهاجرتی و همچنین سابقه

کتابخانه‌ای؛ (۳) ضبط غیرقانونی مکالمات بین وکیل و موکل؛ (۴) ایجاد دادگاه‌های نظامی با صلاحیت محکومیت (به شمول صدور مجازات اعدام) هم برای شهروندان آمریکا و هم برای خارجی‌هایی که به‌عنوان دشمنان در حال جنگ تعریف شده‌اند؛ (۵) تسهیل ممنوعیت قتل سیاسی به‌منظور اینکه کشتن خارج از قانون تروریست‌های مظنون، خواه خارجی یا آمریکایی، تجویز شود؛ (۶) برداشتن مانع تبادل اطلاعات بین سازمان اطلاعات ملی و سازمان‌های محلی قانونی؛ و (۷) اصرار بر دسترسی آزادانه و نامحدود به تمام فایل‌های اطلاعاتی گروه‌ها یا افراد هدف، و همچنین ایجاد یک کارت هویتی تکنولوژیکی پیشرفته (که شامل کد دی. ان. ای. افراد هم می‌شد) که نظارت را آسان می‌کند.

واکنش‌های انتقادی (لئون و آنریگ، ۲۰۰۲؛ توری، ۲۰۰۳) که عمدتاً لیبرال‌ها و طیف گسترده‌ای از قانون‌گذاران و سخنگویان محافظه‌کار در قبال این توسعه‌بخشی‌ها و پیشنهادهای انجام می‌دهند، این نگرانی را بازتاب می‌دهد که سیاست‌های ضدتروریستی در حال نابودسازی همان آزادی‌هایی هستند که در نبرد با تروریسم از آن‌ها دفاع می‌شود. طرفداران این سیاست‌ها (مخصوصاً رئیس‌جمهور بوش و جنرال اشکرافت) پاسخ می‌دهند که قانون میهن‌پرستی آمریکا و سایر تصمیمات قانونی و اجرایی مرتبط با آن رویه‌های قانونی را حذف نکرده‌اند، بلکه صرفاً آن‌ها را برای مواجهه با شرایط جدید تهدیدات بی‌سابقه سازگار کرده‌اند. در واقع استدلال می‌شود که بدعت‌های قانونی بیشتری لازم است. آن‌طور که به نظر می‌رسد قانون میهن‌پرستی آمریکا در سال ۲۰۰۵ منقضی خواهد شد (بعد از نبردی قانونی در مجلس بر سر اینکه آیا آن را دائمی کنند یا خیر). بدون در نظر گرفتن این مشاجره و مانور سیاسی-قانونی بر سر آن، محتمل به نظر می‌رسد که (با تداوم حمایت اکثریت از مبارزه قاطع با تروریسم) حداقل بخش‌هایی از قانون میهن‌پرستی آمریکا نهایتاً به‌صورت دائمی در خواهد آمد. البته اگر حملهٔ مخرب تروریستی دیگری در آمریکا رخ دهد، تحقق این امر قطعی خواهد بود.

تصمیم برای حملهٔ یک‌جانبه به عراق، یک انحراف بزرگ از معیارهای

عموماً و موسعاً پذیرفته‌شده بین‌المللی برای بررسی نارضایتی‌های بین‌الدول و اتخاذ یک تصمیم جمعی (شورای امنیت) برای مشروعیت‌بخشی به واکنش نظامی علیه یک دولت مستقل بود. تلاش طولانی برای تابع ساختن حاکمیت‌های ملی تحت قیود قانونی بین‌المللی، مطمئناً با جهانی‌شدن تروریسم و عملیات‌های ضدتروریستی به عقب رانده شده است. در شرایط اعلام جنگ، برگزینۀ نظامی برای کنترل تروریسم تأکید می‌شود نه برگزینۀ قانونی (اسمیت و همکاران، ۲۰۰۲؛ تُرک، ۲۰۰۲c).

آمریکا به‌عنوان ابرقدرت جهان، هزینه‌های سیاسی نادیده‌گیری سازمان ملل، نادیده‌گیری بسیاری از قانونمندان بین‌المللی و آمریکایی و نادیده‌گیری دیگر صداهایی را که از اتخاذ یک‌جانبۀ گزینۀ نظامی انتقاد می‌کنند، محاسبه کرده و پذیرفته است. تصور غالب این است که تهدید فراتر از ظرفیت کنترلی نظام‌ها و رویه‌های قانونی است. رعایت قانونمندی‌ها تحت الشعاع نگرانی‌هایی قرار می‌گیرد که با ارزیابی سطوح تهدیدات و نقایص اثبات‌شده سازمان‌های اطلاعاتی در ایجاد و پاسخ‌گویی به این ارزیابی‌ها، مرتبط است. دولت‌های فراوان دیگری در روند گسترش تحقیقات و اعمال قدرت علیه تروریسم، به قیمت از دست دادن مدیریت دموکراتیک و تنزل سرمایه‌گذاری در خدمات عمومی، به آمریکا پیوسته‌اند (هاک، ۲۰۰۲). رویکرد غالب سیاسی این است که افکار عمومی را ترغیب کند تا ضرورت اقدام نظامی و برداشتن قیود قانونی از سر راه مبارزات ضدتروریستی بپذیرند. گسترش‌های صورت‌گرفته بعد از تجاوز به افغانستان و عراق و ادامه حملات در آن کشورها و سایر مکان‌ها، منجر به مشاجرات شدید و طعنه‌آمیز بر سر مؤثر بودن سرمایه‌گذاری نامتوازن در گزینۀ نظامی شد. با توجه به تاریخ منازعات سیاسی در زمان جنگ، به همان میزان که جنگ بر ضدتروریسم شدت می‌گیرد، باید این انتظار را داشته باشیم که گزینۀ نظامی در مقابل گزینۀ قانونی در اولویت قرار خواهد گرفت. شهروندان در جوامع دموکراتیک دیگر آن آزادی‌ای را که قبلاً داشتند، نخواهند داشت و از نظارت دولت در امان نخواهند بود (مارکس، ۱۹۸۸؛ استپلس، ۱۹۹۷).

اگرچه مفهوم «کنترل» منشأ و شاید کانونی‌ترین مفهوم در جامعه‌شناسی

باشد (گیس، ۱۹۸۲b)، نوعی تعصب فراگیر که از تئوری در برابر پژوهش‌های مرتبط با خط‌مشی سیاسی حمایت می‌کند به کمبود مطالعات جامعه‌شناختی شفاف درباره‌ی تروریسم کمک رسانده است. با وجود این، آنچه از تحقیقات جامعه‌شناختی در مورد کنترل به دست آمده است، امیدواری‌های بسیاری به همراه دارد. به‌عنوان مثال، نتایج تحلیل‌ها درباره‌ی موفقیت و شکست استراتژی‌های ضدانقلابی نشان می‌دهد که حفظ اراده برای سرکوب خشونت مخالفان، ممکن است بسیار تأثیرگذارتر از تاکتیک‌های دلجویانه نامنظم و محدود باشد. اما متناوباً به نظر می‌رسد که سرکوب خشن، بدون امتیاز دادن قابل توجه به نارضایتی‌های گسترده، در بلندمدت منجر به فاجعه می‌شود نه ثبات اجتماعی. مطالعاتی که تمام این مطالب را در نظر بگیرند، می‌توانند در خلق تئوری‌های پیش‌گویانه مفید، که مبتنی بر تصمیمات سیاسی در این باره هستند که کی و چگونه استراتژی چماق و هویج را به کار ببریم، سهم داشته باشند. اغلب اوقات این تصمیم‌ها بر تمایلات و پیش‌خواهی‌های ایدئولوژیک ما مبتنی هستند نه بر پیش‌بینی‌های قابل دفاع تئوریک ما.

نظریه‌پردازی درباره‌ی خشونت

بسط یک تبیین جامعه‌شناختی از تروریسم، هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ عقلانی، تکلیفی طاقت‌فرساست. موانع سیاسی فراوانند: مقامات تمایل دارند مراقب خارجی‌هایی باشند که برنامه و منبع مستقل دارند. سیاست‌گذاران و سازمان‌های کنترل‌کننده، داده‌های عملیاتی‌ای را ترجیح می‌دهند که آشکارا برای هدف‌گیری و خنثاسازی دشمنان تعریف‌شده، به کار آید. اولویت‌های سرمایه‌گذاری هم تحت تأثیر رقابت‌های درونی بین سازمان‌های اجرایی و اطلاعاتی است و هم تحت تأثیر رقابت برای نفوذ بودجه در میان سیاسیون، دلال‌ها و سایر گروه‌های ذی‌نفع که دغدغه‌های آن‌ها به‌ندرت دربرگیرنده تحقیقات پایه‌ای در این مورد است. تمایل سازمان‌ها برای حفظ محرمانه سوابق، در سازمان‌هایی که با کنترل تروریسم در ارتباط هستند، در حال افزایش است. این محدودیت‌های سیاسی مشکلات عقلانی برخاسته از مواجهه با تروریسم را تشدید می‌کند.

گُر (۱۹۸۵) یکی از اولین افرادی است که گزینه‌های روش‌شناختی در مطالعات تروریسم را بیان کرده و نشان داده است که کدام‌یک از انواع سؤالات تحقیقاتی با کدام روش متناسب است. به لحاظ تئوریک، سطوح تحلیل فراوانی مطرح است: جهانی، ملی، گروهی، حادثه‌ای و فردی. گُر به شکلی متقاعدکننده، به نفع تحقیقات «سؤال‌محور» (تئوری‌محور) استدلال می‌کند. این نوع تحقیقات که، برای نمونه، گروه‌ها و حوادث تروریستی را نه متغیر وابسته بلکه متغیر مستقل در نظر می‌گیرد، روی علت گروه‌ها و حوادث تروریستی تمرکز می‌کنند نه روی خصوصیات و پیامدهای آن‌ها. از نگاه گُر، همان‌طور که نیاز اساسی به مجموعه‌داده‌های مرتبط امری مؤکد است، ضرورت دسترس‌پذیری آن‌ها برای پژوهشگرانی که «با سیاست‌گذاری یا عملیات امنیتی درگیری مستقیم ندارند»، نیز امری مؤکد است (گُر، ۱۹۸۵، ص ۳۴).

فارغ از اینکه آیا مجموعه‌داده‌های رسمی یا مستقل ساخته می‌شوند یا خیر، تبدیل اطلاعات مرتبط با تروریسم به مقیاس‌هایی که متغیرهای مفهوماً معنادار دارد، آشکارا تکلیفی خطیر و رعب‌آور است. مثلاً برای انجام این کار، باید باید تصمیماتی اخذ شود که چه سطحی از نمونه‌برداری برای طبقه‌بندی اطلاعات مربوط به فرآیندهای سازمانی و موقتی در شکل‌دهی به شبکه‌های تروریستی، مناسب‌تر است.

تحقیقات به لحاظ فکری برانگیزاننده و بلندپروازانه بر روی تروریسم که از چشم‌انداز نظم جهانی به این پدیده می‌نگرد (برگسِن و لیزاردو، ۲۰۰۲) با این مقدمه آغاز می‌شود که گذشت زمان تحلیل ساختاری را کاربردی‌تر از تحلیل مشارکت‌کننده می‌گرداند. با گذشت زمان، سطح مناسب تحلیل از (۱) فردی، به سمت (۲) گروهی و حرکت اجتماعی، (۳) ملت و دولت، (۴) دوره تاریخی معاصر، (۵) مشابهت تاریخی گذشته، و نهایتاً (۶) چرخه‌های تاریخی طولانی‌تر، حرکت می‌کند. در این سطح نهایی تحلیل، تروریسم باید در چارچوب روندهای چرخشی‌ای توضیح داده شود که در آن روندها موج‌های فعالیت تروریستی با چرخه‌های زوال سیاسی-اقتصادی و جایگزینی توسط اشکال جدید نظم سیاسی، هم‌بسته هستند. همچنان‌که نظم پیشین جهانی فرومی‌پاشد،

نواحی نیمه‌مرکزی در غیبت یک قدرت هژمونیک وحدت‌بخش وارد فرآیند مدرنیزاسیونی می‌شوند که خصلت آن تضاد است. هنگامی که نواحی غیرمرکزی گرفتار جنبش‌های «بازسازمان‌دهی» سیاسی هستند، «اولین نشانه‌های تنش در نواحی نیمه‌مرکزی، ضرورتاً نشانه‌های تروریسم و جنبش‌های ایدئولوژیک دینی-قومی هستند» (برگسین و لیزاردو، ۲۰۰۲، ص ۱۷). برگسین و لیزاردو (۲۰۰۲) این پرسش را طرح می‌کنند که آیا موج کنونی تروریسم حاکی از آغاز یک بازسازی جهانی است که به هژمونی ایالات متحده پایان می‌بخشد یا خیر.

اغلب متخصصان تروریسم ممکن است رویکرد نظام جهانی را بسیار دورتر از نزاع‌های سیاسی خاص و انتزاعی‌تر و مفهومی‌تر از آن بیابند که بتواند محصول نظری جدی‌ای تولید کند. استراتژی تحقیقاتی‌ای که با زمینه‌های سیاسی محدود هماهنگ‌تر باشد، ممکن است مفیدتر و یا حداقل همگانی‌تر باشد (به‌عنوان مثال، پروژه مطالعات تروریستی آمریکا، که اخیراً برنت اسمیت، کلی دامفوز و همکارانشان راه‌اندازی کرده‌اند و مطالعاتی که مرکز مطالعاتی تروریسم و خشونت سیاسی در دانشگاه سنت اندرو انجام داده‌اند). به‌هرحال، سطح مناسب تحلیل و تبیین بستگی به این دارد که چه نوع پرسش‌هایی طرح می‌شوند. در این مرحله آغازین در مطالعه جامعه‌شناختی تروریسم، قطعاً اقدامی شتاب‌زده خواهد بود که اعلام کنیم یک سطح یا رویکرد بر دیگری برتری دارد.

برای تکمیل ارزیابی گُر (۱۹۸۵) دربارهٔ مشکلات و استراتژی‌های روش‌شناختی، گیبز (۱۹۸۹) تحلیل دقیقی از مسائل و مشکلات در بحث مفهومی کردن تروریسم ارائه می‌کند. برخلاف دیدگاه لاکور، که معتقد است می‌توانیم تروریسم را بدون تعریف مطالعه کنیم، گیبز استدلال می‌کند که برای تحقیق ثمربخشی که می‌خواهد هم اهمیت تئوریک داشته باشد و هم کاربرد عملی، تعریف موضوع تحقیق ضرورت دارد. لازمهٔ تعریف تروریسم این است که به تعاریف ذاتاً غیرنظری از تروریسم که در منابع غیرعلمی - که پژوهشگران اغلب به آن‌ها اعتماد می‌کنند - به کار می‌روند، توجه نسبی داشته باشیم؛ گزارش‌های کارمندان دولت، روزنامه‌نگاران و تاریخ‌نگاران. گیبز پنج سؤال را

که انعکاس‌دهنده موضوعاتی است که در تعریف تروریسم باید با آن‌ها مواجه شویم، شناسایی می‌کند. آیا تروریسم لزوماً جنایی است؟ آیا تروریسم لزوماً برای دستیابی به نوع خاصی از هدف صورت می‌گیرد؟ تفاوت تروریسم با جنگ‌های متداول چریکی در چیست؟ آیا فقط مخالفان دولت در صف تروریست‌ها قرار می‌گیرند؟ آیا تروریسم یک استراتژی متمایز در استفاده از خشونت است؟ تعریف پیچیده و طولانی گیبز از تروریسم که به‌خوبی دربرگیرنده پاسخ‌های او به سؤالات مذکور است، این‌گونه خلاصه می‌شود: تروریسم خشونتی تهدیدآمیز، زیرزمینی (از شیوه جنگی متداول گریزان است) و احتمالاً غیرقانونی علیه انسان یا موضوعات غیرانسانی است که می‌خواهد با القای ترس در افرادی جز اهداف مستقیمش، برخی اعتقادات، قوانین، نهادها یا دیگر هنجارهای اجتماعی را تغییر داده یا حفظ کند. برای تسهیل شناخت پیوندهای منطقی و روابط تجربی ممکن میان عناصر تعریف، به تصویری ادغام‌کننده و به‌لحاظ علی مؤثر نیاز داریم. گیبز قویاً استدلال می‌کند که «اقدام به کنترل اجتماعی» نویدبخش‌ترین مبانی است که می‌توانیم بر اساس آن نظریه‌ای تبیینی بنا کنیم.

تلاش اخیر راس (۱۹۹۹) برای ارائه چهارچوبی تحقیقاتی، مدلی پیشنهاد می‌کند که علل ساختاری و روان‌شناختی تروریسم را که در اثر تفسیرها، تحلیل‌ها و مطالعات موردی، انتقادات تحقیقی، و ارزیابی‌های ادبی فراهم آمده است، تلفیق می‌کند. هدف اولیه این مدل این است که به پژوهشگران کمک کند تا «اهمیت نسبی عوامل شناخته‌شده قبلی و واکنش‌های آن‌ها را که گستره، شدت و میزان تروریسم را تعیین می‌کنند، بیازمایند» (ص ۱۶۹). راس «پنج مرحله مرتبط به هم را که این مدل توضیح می‌دهد، طرح می‌کند: ملحق شدن به سازمان تروریستی، شکل دادن آن، باقی ماندن در آن، هدایت کردن آن و مشارکت در فعالیت‌های تروریستی» (ص ۱۶۹). فرض بر این است که برخی متغیرهای مستقل به سطوح پایین تروریسم و برخی دیگر به سطوح بالاتر آن منجر می‌شوند. واکنش‌ها در میان عوامل ساختاری (شامل عوامل تاریخی و همچنین نظام سیاسی و اقتصادی) محیطی ایجاد می‌کند که با قوام‌بخشی به

گستره‌ای از گزینه‌ها برای تروریسم فردی و سازمانی، به تروریسم رخصت حضور می‌دهد. راس سپس مجموعه‌ای از فرضیه‌ها را ارائه می‌کند که از هفت نظریه روان‌شناختی که توضیح می‌دهند چرا افراد گزینه تروریستی را انتخاب می‌کنند، اخذ شده‌اند.

بَلک (۲۰۰۲)، با طرح این پیشنهاد که به تروریسم به‌مثابه کنترل اجتماعی نگاه کنیم، بر پیچیدگی‌های نظریه‌پردازی و پژوهش در باب تروریسم، افزوده است. وی به‌جای اینکه موضوع تحقیق را به مخالفت با مرجعیت سیاسی محدود کند یا برای شامل شدن تروریسم دولتی آن را توسعه ببخشد، تروریسم را «در خالص‌ترین شکل آن» به‌عنوان «خودباوری یک‌جانبه شهروندان سازمان‌یافته‌ای که خشونت دهشتناک را مخفیانه بر دیگر شهروندان تحمیل می‌کنند»، تعریف می‌کند (بَلک، ۲۰۰۲a، بهار، ص ۳). به‌رغم اینکه تروریسم بیشتر شبیه جنگ چریکی است تا عملیات نظامی متداول، از این جهت که شهروندان را هدف می‌گیرد، از جنگ چریکی متمایز می‌شود - البته بسته به ماهیت هدف، ممکن است نیروهای چریکی در تروریسم مشارکت کنند و بالعکس تروریست‌ها درگیر جنگ‌های چریکی شوند. تروریسم با جرائم عادی از این جهت متفاوت است که با اِعمال معیار مسئولیت جمعی برای تخلفات فاحش از انتظارات هنجاری، یک جمعیت را هدف می‌گیرد. تلاش‌ها برای کنترل تروریسم فوق‌العاده دشوار است، اولاً به این دلیل که فاصله اجتماعی بین متخاصمین زیاد است و این امر از فهم‌های مشترک هنجاری‌ای که در قانون مفروض هستند، جلوگیری می‌کند، و ثانیاً به دلیل اینکه شبه‌نظامی‌گری تروریسم در عوض تمایل به جذب مبارزان شبه‌نظامی دارد. تا زمانی که تقاضاهای تروریست‌ها غیرقابل مذاکره است (به‌عنوان مثال، اینکه آمریکایی‌ها باید سبک زندگی خود را به نحو اساسی تغییر دهند) و همه طرف‌های درگیر به اقدامات شبه‌نظامی خود اصرار می‌ورزند، کنترل موفق تروریسم (بدون ریشه‌کن کردن آن) نامحتمل است. پیش‌بینی بَلک این است که هرچند ممکن است تلفات خشونت‌های تروریستی برای مدتی تکان‌دهنده باشد، اما پیشرفت‌های تکنولوژیکی که موجب کم شدن فاصله اجتماعی در میان مردم و فرهنگ‌ها

می‌شود، درنهایت تضادها و همگانی‌سازی خشونت را - که تروریسم را ایجاد و حفظ می‌کنند - از بین می‌برد. بنابراین، «سرنوشت محتوم تروریسم مرگ جامعه‌شناختی آن است» (بلک، ۲۰۰۲b، تابستان، ص ۵).

هر رهیافتی را که در مطالعه جامعه‌شناختی تروریسم برگزینیم، هدف شاخص ما این خواهد بود که درباره علت تروریسم، تشدید و تضعیف آن در ارتباط با دیگر اشکال خشونت سیاسی و تأثیر آن بر ثبات و تغییر نظم اجتماعی، تبیینی ارائه دهیم. ترک (۲۰۰۲d) طرحی اجمالی برای تجزیه و تحلیل تغییرات اجتماعی تهیه کرده است که شامل پیشرفت از مرحله زورگویی و تهدید تا مرحله آسیب‌رسانی و خشونت مخرب - که افراطی‌ترین شکل آن تروریسم است - می‌شود. فرضیه اصلی آن این است که تروریسم مرحله اوج فرآیند نزاعی است که به شکلی پیش‌بینی‌پذیر به این مرحله از شدت رسیده است و با نابودی یک طرف یا به ستوه آمدن هر دو طرف پایان می‌یابد. اگر فرض بر این باشد که بازماندگان باید، هر طوری شده، در مجاورت و وابستگی متقابل به حیات خود ادامه دهند، پس آنان باید در جستجوی تازه به دنبال ارتباطی قابل‌دوام باشند. اینکه آیا «جنگ‌های کیهانی» می‌توانند بدون نابودی یک یا هر دو طرف نزاع متوقف شوند و با پذیرش ضرورت به رسمیت شناختن حق بقای آنان پایان یابند، مسئله‌ای است که همچنان نیازمند مشخص شدن است.



- Adams J. 1986. *The Financing of Terror*. New York: Simon & Schuster.
- Ben-Yehuda N. 1993. *Political Assassinations by Jews*. Albany: State Univ. New York Press.
- Bergesen AJ, Lizardo OA. 2002. Terrorism and world-system theory. In *Transnational Terrorism in the World System Perspective*, ed. R Stemplowski, pp. 9–22. Warsaw: The Polish Inst. Int. Aff.
- Black D. 2002. Terrorism as social control. Crime, law, and deviance newsletter. *Am. Sociol. Assoc.* Spring:3–5, Summer:3–5.
- Collins R. 1975. *Conflict Sociology: Toward an Explanatory Science*. New York: Academic.
- Fals Borda O. 1969. *Subversion and Social Change in Colombia*. New York: Columbia Univ. Press.
- Gibbs JP. 1989a. Conceptualization of terrorism. *Am. Sociol. Rev.* 54 (June) :329–40.
- Gibbs JP. 1989b. *Control: Sociology's Central Notion*. Urbana/Chicago, IL: Univ. Illinois Press.
- Gurr TR. 1985. *Methodologies and data for the analysis of oppositional terrorism*. Presented at the Symp. Int. Terror. Def. Intell. Coll., Dec., Washington, DC.
- Gurr TR, ed. 1989. *Violence in America*, Vols. 1, 2. Newbury Park, CA: Sage.
- Hamm MS. 1997. *Apocalypse in Oklahoma: Waco and Ruby Ridge Revenged*. Boston, MA: Northeastern Univ. Press.
- Haque MS. 2002. Government responses to terrorism: critical views of their impacts on people and public administration. *Pub. Admin. Rev.* 62 (September) :170–80.
- Jenkins P. 2003. *Images of Terror: What We Can and Can't Know about Terrorism*. New York: Aldine de Gruyter.
- Jones DV. 2002. *Toward a Just World: The Critical Years in the Search for International Justice*. Chicago, IL: Univ. Chicago Press.
- Juergensmeyer M. 2000. *Terror in the Mind of God: The Global Rise of Religious Violence*. Berkeley: Univ. Calif. Press.
- Krueger AB, Maleckova J. 2003. Seeking the roots of terrorism. *The Chronicle of Higher Education*. <http://chronicle.com/weekly/v49/139/39b01001.htm>.
- Kushner HW. 2003. *Encyclopedia of Terrorism*. Thousand Oaks, CA: Sage.
- Laqueur W. 1977. *Terrorism*. Boston, MA: Little, Brown.
- Laqueur W. 1999. *The New Terrorism: Fanaticism and the Arms of Mass Destruction*. New York: Oxford Univ. Press.
- Leone RC, Anrig Jr. G. 2002. *The War on Our Freedoms: Civil Liberties in an Age of Terrorism*. New York: The Century Found.
- Livingstone NC, Terrell EA, eds. 1986. *Fighting Back*. Lexington, MA: Heath.
- Marx G. 1988. *Undercover: Police Surveillance in America*. Berkeley: Univ. Calif. Press.
- Robins RS, Post JM. 1997. *Political Paranoia: The Psychopolitics of Hatred*. New Haven, CT: Yale Univ. Press.
- Ross JI. 1999. Beyond the conceptualization of terrorism: a psychological-structural model of the causes of this activity. In *Collective Violence: Harmful Behavior in Groups and Government*, ed. C Summers, E Markusen, pp. 169–92. New York: Rowman & Littlefield.
- Schmid A, de Graaf J. 1982. *Violence as Communication*. Beverly Hills, CA: Sage.
- Smelser NJ, Mitchell F. ed. 2002. *Terrorism: Perspectives from the Behavioral and Social Sciences*. Washington, DC: The Natl. Acad. Press.
- Smith B. 1994. *Terrorism in America: Pipe Bombs and Pipe Dreams*. Albany: State Univ. New York Press.
- Smith B, Damphousse KR, Jackson F, Sellers A. 2002. The prosecution and punishment of international terrorists in federal courts: 1980–1998. *Criminol. Public Policy* 3 (4) :311–38.
- Staples WG. 1997. *The Culture of Surveillance: Discipline and Social Control in the United States*. New York: St. Martin's.
- Sterling C. 1981. *The Terror Network: The Secret War of International Terrorism*. New York: Holt, Rinehart & Winston.
- Turk AT. 1982. *Political Criminality: The Defiance and Defense of Authority*. Beverly Hills, CA: Sage.
- Turk AT. 2002a. Assassination. In *Encyclopedia of Crime and Justice*, ed. J Dressler, 1:776–81. New York: Macmillan. 2nd ed.
- Turk AT. 2002b. Terrorism. In *Encyclopedia of Crime and Justice*, ed. J Dressler, 4:1549–56. New York: Macmillan. 2nd ed.

- Turk AT. 2002c. Policing international terrorism: options. *Police Pract. Res.* 3 (4) :279–86.
- Turk AT. 2002d. Political violence: patterns and trends. In *Crime and Justice at the Millenium: Essays by and in Honor of Marvin E. Wolfgang*, ed. RA Silverman, TP Thornberry, B Krisberg, pp. 31–44. Norwell, MA: Kluwer Acad.
- Turley J. 2003. Liberty ebbs by degrees. *Los Angeles Times*, Jan. 2:B13.
- White JR. 2001. Political eschatology: a theology of antigovernment extremism. *Am. Behav. Sci.* 44 (6) :937–56.



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۸۴